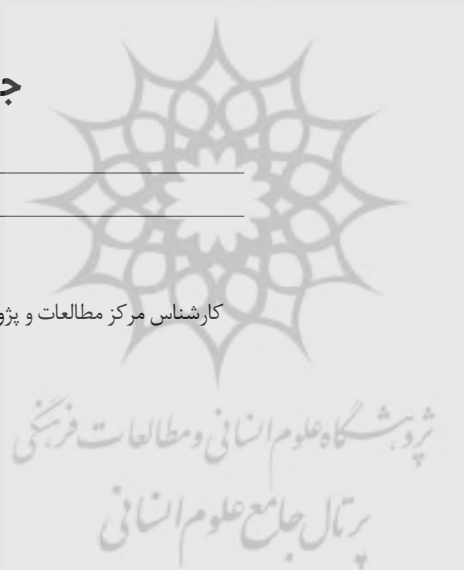


جمعیت‌شناسی سیاسی میشل اس. تیتل بام

فصلنامه جمعیت. تابستان ۹۱

جواد شجاعی

کارشناس مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه و
دانشجوی دوره دکتری جامعه‌شناسی



چکیده

جمعیت‌شناسی سیاسی یکی از شاخه‌های جمعیت‌شناسی است که شاید کمتر از سوی جمعیت‌شناسان به عنوان یک حوزه مطالعاتی میان رشته‌ای مورد توجه قرار گرفته است. جمعیت‌شناسی سیاسی بر تاثیر متقابل سیاست و جمعیت تاکید دارد. جمعیت می‌تواند به عنوان ابزار سیاسی در سطح محلی، ملی و بین‌المللی مورد استفاده قرار گیرد. از این رو دولت‌ها سعی دارند تا با اتخاذ برنامه‌هایی عوامل جمعیتی را تحت کنترل خود درآورند.

نویسنده در این مقاله، بعد از تعریف مفهومی جمعیت‌شناسی سیاسی به پاره‌ای از مدل‌های نظری در این حوزه اشاره داشته و برخی چالش‌های روش‌شناختی را که پیش روی این حوزه قرار دارد را اجتناب‌ناپذیر می‌داند. نویسنده ضمن تاکید بر اینکه معدودی از محققان بر تعامل میان سیاست و جمعیت تمرکز داشته‌اند از توجه اخیر به این مسائل ابزار خشنودی کرده و فهرستی درخور از مطالب انتشار یافته را ذکر می‌کند. در ادامه، سعی می‌شود به شیوه‌ای اجمالی چند سوال مهم جمعیت‌شناسی سیاسی مورد توجه قرار گیرد. پرسش‌های کلیدی که در این مقاله به آنها پرداخته می‌شود به شرح زیر است: آیا حجم جمعیت مهم است؟ آیا ساختار سن مهم است؟ آیا ترکیب جمعیت مهم است؟ و آیا تعامل جمعیت‌شناختی بین مهاجرپذیری و باروری مهم است؟

واژگان کلیدی: نیروی‌های سیاسی، ترکیب جمعیت، ساختار سنی، حجم و رشد جمعیت، مهاجرت، باروری

این مقاله گفتاری بر روابط پیچیده میان جمعیت‌شناسی و نیروهای سیاسی است. گستره این روابط هم داخلی و هم بین‌المللی است و شامل هر دو سوی علیت فرضی است: چگونه تغییر جمعیت بر سیاست تأثیر می‌گذارد، و چگونه نیروهای سیاسی بر الگوهای جمعیتی تأثیر گذارند.

چار چوب مفهومی

جمعیت‌شناسی سیاسی هم به عوامل تعیین‌کننده سیاسی و هم به پیامدهای سیاسی تغییر جمعیت می‌پردازد. این موضوع به سرعت در محافل سیاسی و دانشگاهی اهمیت روزافزون یافته است، با وجود این جمعیت‌شناسی سیاسی تا حدی به طرز سؤال برانگیز در مرز علوم سیاسی و جمعیت‌شناسی قرار گرفته است. بدین طریق هم از سوی جمعیت‌شناسان و هم از سوی اندیشمندان علوم سیاسی مورد کم‌توجهی قرار گرفته است. بهترین تعریف جمعیت‌شناسی سیاسی تعریف وینر (۱۹۷۱) است:

جمعیت‌شناسی سیاسی؛ حجم، ترکیب و توزیع جمعیت را در ارتباط با دولت و سیاست مورد مطالعه قرار می‌دهد. جمعیت‌شناسی سیاسی به پیامدهای سیاسی تغییر جمعیت، بویژه تأثیرات تغییر جمعیت بر حسب تقاضای دولت، بر عملکرد آن، توزیع قدرت سیاسی در داخل کشور، و توزیع قدرت ملی بین کشورها می‌پردازد. جمعیت‌شناسی سیاسی همچنین عوامل تعیین‌کننده سیاسی تغییر جمعیت، بویژه علل سیاسی تحرکات جمعیتی، رابطه ترکیب‌های مختلف جمعیت با ساختار و عملکرد دولت و سیاست‌های عمومی که به تأثیر بر حجم، ترکیب و توزیع جمعیت معطوف هستند، را مورد بررسی قرار می‌دهد. در نهایت، در مطالعه جمعیت‌شناسی سیاسی صرفاً دانستن واقعیات و آمارهای جمعیتی از قبیل باروری، مرگ و میر و مهاجرت کافی نیست، بلکه بررسی دانش و نگرش‌های مردم و دولت نسبت به مسائل جمعیتی نیز حائز اهمیت است.

به‌رغم این ادعای مسلّم وینر که جمعیت‌شناسی سیاسی سزاوار توجه جدی است، اغلب دانشمندان علوم سیاسی تمایل چندانی به مطالعه دو عامل جمعیتی یعنی باروری و مرگ و میر از خود نشان نداده‌اند و سهم اندکی در این امر داشته‌اند. با این حال معدودی از آنها سهم بسیار مهمی در مطالعه عامل سوم یعنی مهاجرت، در هر دو حوزه داخلی و بین‌المللی با تأکید بر مهاجرت بین‌المللی داشته‌اند. این امر تا حدودی به دلیل اهمیت ابعاد امنیت است که می‌تواند در زمانی که تحرکات وسیع جهانی بر انسجام جوامع تأثیر گذاشته و تعارض اجتماعی و سیاسی جدیدی هم در داخل و هم بین کشورها بوجود می‌آورد، آشکار شود. افزون بر این‌ها، مهاجرت بین‌المللی، بنا به تعریف، تابعی از نظام جهانی کشورهای مستقل شامل آن است، همچنان که معاهدات و سازمان‌های بین‌المللی آن را تصریح می‌کنند، و به شدت تحت تأثیر سیاست‌هایی است که دولت‌های ملی اتخاذ می‌کنند.

عناوین مهم در جمعیت‌شناسی سیاسی (که تنها محدود به آنها نیست) به شرح ذیل است:

- اثرات میزان‌های متفاوت رشد داخلی جمعیت بر نیروی انسانی نظامی
- پیامدهای سیاسی و خط‌مشی تغییرات حجم، ساختار سنی و تراکم جمعیت، از قبیل اختلاف میان اجتماعات قومی و مذهبی و تأثیر آنها بر روابط داخلی اجتماعی و سیاسی، روابط مرکزی-بومی، نابرابری منطقه‌ای درآمد، و نمایندگی سیاسی

• پیامدهای سیاسی مهاجرت درون و برون مرزی.

- سیاست‌های دولت به منظور تأثیر بر حجم، ترکیب، توزیع و میزان رشد جمعیت.

مدل‌های نظری

نوشته‌های نظری در جمعیت‌شناسی سیاسی به طور قابل توجهی سابقه طولانی و شجره‌ای چشمگیر دارد. کسانی که به جمعیت‌شناسی سیاسی پرداخته‌اند (هرچند که این عنوان را به آن نمی‌دهند) شامل بسیاری از نظریه‌پردازان برجسته سیاسی و اجتماعی، از جمله چین باستان، و نیز افلاطون، ارسطو و ابن‌خلدون می‌شود (۱۹۸۸ تیتل بام). اخیراً نظریه‌پردازان و دست‌اندرکاران سیاسی همچون توماس جفرسون ارتباط نزدیکی بین تراکم جمعیت و ماهیت زندگی شهری و سیاسی را ترسیم کرده است.

در حیطه علم اقتصاد، نظریه‌پردازان اقتصادی از قرن ۱۶ به بعد الگوهای جمعیتی را به عنوان عناصر بحرانی رونق اقتصادی و ثبات سیاسی توصیف کرده‌اند. نظریه‌پردازان مریکانتیلیستی [طرفدار سیاست موازنه اقتصادی] اروپای قرن ۱۶ و ۱۷ به پادشاهان آن روزگار توصیه کردند که قدرت و ثروت قلمروشان را با افزایش باروری و تحدید مهاجرت (به‌خارج) اتباعشان افزایش دهند.

در مقابل، مخالفان روشنگری، یعنی فیزوکرات‌های بازار آزاد، اعلام کردند که زمین منبع اولیه ثروت است، نه جمعیت. متفکران آلمانی قرن ۱۸، دیدگاه‌های مریکانتیلیست و فیزوکرات را نپذیرفتند. آنها استدلال کردند که آنچه در واقع اهمیت داشته، حجم جمعیت یا مساحت زمین نبوده بلکه توزیع عادلانه منابع است.

نظریه اقتصاددانان کلاسیکی چون آدام اسمیت، دیوید ریکاردو و توماس مالتوس که در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ بر تئوری اقتصادی چیره شدند، این بود که بازده کشاورزی با افزایش کار و سرمایه‌گذاری کم خواهد شد و اینکه بازار آزاد افزایش جمعیت را به طور خودکار تنظیم خواهد کرد. بخصوص مالتوس به تأثیر منفی رشد بی‌رویه جمعیت بر افزایش فقر طبقات فرودست جامعه توجه بسیار داشت. بحث‌های وی بیشتر درباره ازدواج معوق و تجرد قطعی بود تا مداخله‌هایی مثل جلوگیری از بارداری و سقط جنین، چرا که آنها را «غیرطبیعی» و «گناه» می‌دانست. (۱۹۸۸ تیتل بام)

علاوه بر آن، در اواخر قرن ۱۹، نظریه‌پردازان مارکسیسم‌لنینیسم علناً اظهار داشتند که هر سطحی از جمعیت تا زمانی می‌تواند پایدار بماند که نظام سوسیالیستی منجر به توزیع برابر ثروت و درآمد شود.

طی دهه ۱۹۳۰، بسیاری از دانشجویان علوم سیاسی و اقتصاد، نظریه‌های علی را بسط دادند که به «رکود بزرگ» منسوب شد. رکود بزرگ شامل دوره‌ای بود که میزان باروری عموماً پایین بود و تعارض نسلی تهدیدکننده‌ای که پیش‌بینی کرده بودند عبارت بود از تداوم کوچکی جمعیت جوان نسبت به جمعیت سالمند که نگران‌کننده بنظر می‌رسید. در عین حال، سیاستمداران چپ و راست خطرات استراتژیک و نظامی را به همان اندازه ناشی از باروری پایین دیدند. شوروی به رهبری استالین، آلمان به رهبری هیتلر، و ایتالیا به رهبری موسولینی سیاست‌ها و برنامه‌های ویژه‌ای برای تشویق مردم به افزایش باروری اتخاذ کردند

به دنبال پایان جنگ جهانی دوم، دانش پژوهان آمریکایی (اقتصاددانان، جمعیت‌شناسان، زیست‌شناسان) شروع به نوشتن تحلیل‌های نظری و تجربی کرده و اثرات منفی بالقوه رشد سریع جمعیت در کشورهای در حال توسعه را بر توسعه اقتصادی، ثبات سیاسی و رفاه انسانی توصیف کردند.

دیدگاه‌های مارکسیسم-لنینیسم‌های قدیمی در باب جمعیت، که در بالا توصیف شد، تا دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ پایدار بود اما بعد از آن زمان از سوی رهبران چین کمونیست رد شد. آنها به این نتیجه رسیدند که رشد بی‌رویه جمعیت، آینده سوسیالیسم را تهدید می‌کند. جالب اینجاست که تقریباً در همان زمان، نظریه‌پردازان سیاسی آمریکا (جناح راست جدید) به بسیاری از بحث‌های مارکسیسم-لنینیسم‌های قدیمی (مرکانتیلیسم‌ها و آرمانگراها) مبنی بر این که مسائل جمعیتی فی‌نفسه اندکی بیشتر حائز اهمیت است ایمان آوردند؛ برای روشنفکران راست جدید، فقر نتیجه دخالت سیاسی در اقتصاد بود (دولت‌گرایی اقتصادی) و فقط از طریق استقرار یک نظام صحیح اقتصادی «بازار آزاد» می‌تواند فرو نشانده شود. در چنین نظامی، حجم جمعیت خودبخود تنظیم خواهد شد.

چالش‌های روش‌شناختی

به رغم اهمیت نظری و عملی، مسائلی تحت عنوان جمعیت‌شناسی سیاسی مطرح شد و مورد توجه جمعیت‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی قرار گرفت. از آنجا که اکثر جمعیت‌شناسان بر مسائل داخلی نظام جمعیتی باروری، مرگ و میر، مهاجرت و ترکیب سنی متمرکز شده‌اند شاید به خاطر این کوتاهی بخشیده شوند. علاوه بر این، جمعیت‌شناسان مشهور زیادی به مسائلی تحت عنوان «سیاست جمعیتی» از جمله مؤلفه‌های پایدار تصمیم‌گیری سیاسی، توجه داشتند.

اگر این مسئله که عوامل جمعیت‌شناسی دارای ابعاد سیاسی مهمی است درست باشد پس مشابه این بی‌توجهی از سوی کارشناسان علوم سیاسی عجیب‌تر است. اما روابط علی بین جمعیت‌شناسی و علم سیاست به همراه بسیاری از متغیرهایی که همواره دخالت دارند همچنان برای بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی مبهم مانده است. در حالی که شاید مسئله این باشد که نسبت بالای جمعیت جوان به طرف اغتشاش سیاسی گرایش دارند، ولی این اغتشاش بیشتر از طریق رجوع به شکاف‌های ناشی از صنعتی شدن یا میزان‌های بالای بیکاری بیان می‌شود تا ترکیب سنی. علاوه بر این، در طول دوره پس از جنگ جهانی دوم، کارشناسان علوم سیاسی غربی توجه خود را بیشتر بر الزام‌های امنیتی جنگ سرد متمرکز کرده‌اند، موضوعی که در آن متغیرهای جمعیتی پیش پا افتاده به نظر می‌رسید.

بالین حال، برای بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی و دیگر علاقه‌مندان به نظریه‌های اجتماعی و سیاسی، در وهله اول بخاطر اندازه‌گیری‌های حاصل از سرشماری و آمار حیاتی، حوزه جمعیت‌شناسی گاهی اوقات تا حد زیادی غیرنظری و بیشتر تجربی به چشم می‌آید. در واقع، منصفانه این است که بگوییم بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی تا حد زیادی از نظریه و روش‌های جمعیتی غافل‌اند و جمعیت‌شناسان را به عنوان پردازشگران فنی و کندذهن اعداد می‌بینند.

این دور از حقیقت است، چرا که درست برعکس، جمعیت‌شناسی (به همراه رشته‌های مرتبط مانند اپیدمیولوژی و علوم آماری) برخی مدل‌های پیچیده و ریاضیاتی را در هر رشته‌ای که به پیچیدگی‌های رفتار انسان می‌پردازد، بسط داده است. حوزه معروف به «جمعیت‌شناسی محض» محاسبات و معادلات پیچیده را برای مدل‌سازی شیوه‌هایی بکار می‌گیرد که در آن تغییرات میزان باروری و مرگ‌ومیر بر حجم، ساختار سنی، و میزان «ذاتی»

تغییر در جمعیت‌های انسانی فرضی تأثیر می‌گذارد. تقریباً تمام جمعیت‌شناسان به طور معمول میزانهای تصنعی یا استاندارد شده سنی باروری مانند میزان باروری کل دوره را به کار می‌برند و از طریق شاخص‌هایی مانند میزان ویژه تجدید نسل به تأثیرات ترکیبی باروری و مرگ و میر می‌پردازند. «جدول عمر» که توسط آمارگران و جمعیت‌شناسان ایجاد شده و از داده‌های تجربی و یا تکنیک‌های پیچیده برآورد ترسیم شده است خلاصه‌ای رسمی از احتمالات فرضی وقوع مرگ در هر سن، ارائه می‌دهد.

در عین حال، منصفانه است که بگوییم هیچ مدل جمعیتی تا به امروز در پیش‌بینی صحیح تغییرات بلند مدت باروری، دست کم در جمعیت‌های انسانی که کنترل داوطلبانه فرزندآوری به طور گسترده استفاده شده، موفق نبوده‌اند. نظریه‌ها و پیش‌بینی‌هایی که مالتوس در اوایل قرن ۱۹ ارائه کرد طی آن دوره تأثیر گذار، به دلیل اینکه از لحاظ تجربی نادرست بودند از سوی اکثر جمعیت‌شناسان به جز معدودی از آنها رد شد.

از دهه ۱۹۳۰ تا دهه ۱۹۷۰، اکثر جمعیت‌شناسان از صورت‌بندی موسوم به «نظریه گذار جمعیتی» استقبال کردند که ادعا شده روندهای اقتصادی و اجتماعی را نشان می‌دهد که یک تبیین کافی از تغییرات اساسی در اروپای غربی از سطح باروری زیاد و مرگ و میر زیاد به سطح باروری کم و مرگ و میر کم در طول دو قرن پیش، بدست می‌دهد. اما در طول دهه ۱۹۷۰، زمانی که «مطالعه باروری پرینستون» ابتدا درصدد برآمد با بهره‌گیری از مجموعه داده‌های تاریخی قابل تطبیق، که به سختی گردآوری شده بودند، به طور عملی و دقیق نظریه گذار جمعیتی را بیازماید، ثابت شد که روساخت نظریه مزبور برای توضیح کنترل زمانی و سرعت کاهش باروری در اروپا کافی نیست. با این حساب، دانشمندان علوم سیاسی را از بابت این نتیجه‌گیریشان که جمعیت‌شناسی «فاقده نظریه» است می‌توان بخشید، دست کم به این خاطر که این نظریه می‌توانست روندهای باروری انسانی را توجیه و پیش‌بینی کند.

چالش روش‌شناختی دیگر پیش روی کسانی است که مایل به تجزیه و تحلیل اثرات سیاسی تغییرات جمعیتی هستند. به عبارت ساده‌تر، پیامدهای سیاسی جمعیت‌شناسی به همان اندازه که به بینش تحول جمعیت‌شناختی بستگی دارد به واقعیت جمعیت‌شناختی نیز بستگی دارد. بینش‌ها ممکن است در طول زمان به شدت تغییر کنند و ممکن است تفاوت قابل ملاحظه‌ای میان نخبگان و عموم مردم باشد، از این رو تلاش‌هایی که برای ارتباط دادن داده‌های کمی تحول جمعیت‌شناختی به رفتار سیاسی صورت می‌گیرد باید با متغیرهای مداخله‌گر مبارزه کنند تا مشخص شود که تحولات تا چه میزان در نگرش مردم و نخبگان منعکس می‌شود. این واقعیت‌ها برای اطمینان مهم هستند، اما تا جایی که بینش‌ها اجازه می‌دهند.

در نهایت، وجود مشکلات روش‌شناختی همراه با تلاش به منظور فهم عوامل سیاسی تغییر جمعیت امری اجتناب‌ناپذیر است. برای مثال، از دهه ۱۹۵۰ دولت‌های زیادی از کشورهای در حال توسعه سیاست‌هایی برای کند کردن رشد سریع جمعیت اتخاذ کرده‌اند. بیشتر این کنترل، بر تأمین یارانه روش‌های ایمن و مؤثر کنترل داوطلبانه باروری متمرکز شده است (اگر چه در برخی موارد مثل هند تحت شرایط اضطراری و ظاهراً در برخی از مناطق چین، با اعمال زور). در حالیکه تحلیلگران برنامه‌های تنظیم خانواده داوطلبانه به این نتیجه رسیده‌اند که بسیاری از این برنامه‌ها، نه همه آنها، در تسریع و تقویت کاهش باروری مؤثر بوده است، برخی از منتقدان تأکید می‌کنند که کاهش باروری ثبت شده، به لحاظ روش‌شناختی، ممکن است بدون چنین برنامه‌هایی اتفاق افتاده

باشد و از این رو نمی‌توان ادعا کرد که توسط آنها ایجاد شده‌است.

به همین ترتیب، همچنان اختلافاتی بر سر این مسئله که برخی مهاجرت‌های بزرگ در سراسر مرزهای بین‌المللی ناشی از تصمیمات سیاسی دولت است وجود دارد (مثلاً عزیمت صدها هزار نفر از کوزوویی‌ها به آلبانی و مقدونیه در سال ۱۹۹۹). هنوز موارد دیگری از حرکت‌های توده‌ای وجود دارد (مثلاً عزیمت کوبایی‌ها و هائیتی‌ها به آمریکا) که بعضی آن را به عوامل سیاسی نسبت داده‌اند، در حالی که بعضی دیگر استدلال می‌کنند که علل صرفاً اقتصادی یا محیطی باعث آن شده‌است.

نمونه‌های پژوهش

همانطور که پیشتر اشاره شد، با اینکه شماری از پیشگامان سرشناس از جمله وینر و زولبرگ از مدت‌ها پیش تجزیه و تحلیل ارزشمند و روشن بینانه‌ای ارائه داده‌اند، اما تا همین اواخر تنها تعداد کمی از محققان توجه خود را بر تعامل میان تحول جمعیت‌شناختی و سیاست متمرکز کردند. خوشبختانه، در طول بیش از ۱۵ سال گذشته توجه به این قبیل مسائل دوچندان شده‌است. فهرستی ناتمام از نشریاتی که ارزش چنین تلاش‌هایی را نشان می‌دهد عبارتند از: اندرسون و فینبرگ (۲۰۰۱) تحلیل سیاست‌های سرشماری، برابکر (۱۹۹۶) مطالعه ناسیونالیسم در اروپا، هانتینگتون (۱۹۹۶) کتاب «برخورد تمدن‌ها»، کافمن (۱۹۹۸) بحث تقسیمات قرن بیستم و انتقال جمعیت، کندی (۱۹۹۴) نگاه پیش‌تاز به چالش‌های قرن بیست‌ویکم، نیکیبورک (۲۰۰۰) ارزیابی ارتباط بین امنیت و روندهای جمعیتی؛ پترسن (۱۹۸۷) تحلیل سیاست جمع‌آوری داده‌های قومی؛ راسل (۱۹۸۸) مطالعه خط‌مشی و سیاست مهاجرت در کویت، تایتلر بام و وینر (۱۹۸۵) تحلیل اثرات سیاسی باروری پایین و باروری هنگامی که با مهاجرت بالا همراه است، ویل (۱۹۹۸) ارزیابی نقش دولت در مهاجرپذیری. وینر (۱۹۷۱) تحلیل پیشگام جمعیت‌شناسی سیاسی؛ تحلیل‌های گوناگون در کتاب جمعیت‌شناسی و امنیت ملی با ویرایش وینر و راسل (۲۰۰۱)، وینر و تایتلر بام (۲۰۰۱) مطالعه جمعیت‌شناسی سیاسی و مهندسی جمعیتی و زولبرگ، سورکه و اگیو (۱۹۸۹) مطالعه الگوهای پناهندگی و منازعه.

دورنمای آینده

چند سوال مهم در جمعیت‌شناسی سیاسی وجود دارد که می‌تواند بطور سازنده و با جزئیات بیشتری در تحقیقات آینده این حوزه مورد توجه قرار گیرد. پرسش‌های کلیدی تحلیلی به شرح زیر است: آیا حجم جمعیت مهم است؟ آیا ساختار سن مهم است؟ آیا ترکیب جمعیت مهم است؟ و آیا تعامل جمعیت‌شناختی بین مهاجرپذیری و باروری مهم است؟ در آخرین بخش از این مقاله، هر یک از این سؤالات تحلیلی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

آیا حجم جمعیت اهمیت دارد؟

همانطور که پیشتر اشاره شد، یک بینش قدیمی وجود دارد و آن این است که قدرت بین‌المللی دولت (نظامی، اقتصادی، سیاسی) به طور مستقیم به حجم جمعیت مربوط است. چنین دیدگاهی به دوران باستان برمی‌گردد

اما در عصر مدرن، در میان روشنفکران و رهبران سیاسی همه مسلک‌های سیاسی در فرانسه فراگیر شده است. در پی شکست جنگ ویرانگر دهه ۱۸۷۰ فرانسه و پروس، نخبگان فرانسوی در صدد برآمدن تا ناکامی‌های نظامی و اقتصادی ملی خود را به آنچه که خودشان آن را عدم تعادل فاجعه‌بار باروری پایین فرانسه در برابر رشد جمعیتی سریع آلمان توصیف کردند نسبت دهند (نکته جالب و پیچیده زمانی است که روندهای جمعیتی اخیر فرانسه - آلمان مقایسه شود). در اوایل دهه ۱۸۹۰، روشنفکران فرانسوی، از جمله امیل زولا، اتحاد ملی برای رشد جمعیت فرانسه را پایه‌ریزی کردند. (تایتل بوم و وینتر ۱۹۸۵: ۲۷-۳۸)

این نگرانی در دهه اول قرن بیستم مانند یک توده جنگی با سرعتی چندبرابر افزایش یافت. پس از جنگ جهانی اول، ژرژ کلمینتکو، نخست‌وزیر، در مباحثه پارلمانی ۱۹۱۹ درباره تصویب پیمان ورسای به شرح زیر سخن گفت: این پیمان نمی‌گوید که فرانسه باید به فرزندآوری متعهد باشد، اما این موضوع اولین چیزی است که باید به آن پرداخته شود. بنابراین اگر فرانسه به خانواده‌های پرجمعیت پیشین بازگردد، می‌تواند هر بندی را که بخواهد در پیمان قرار دهد، و همه اسلحه‌های آلمان را بگیرد. و هر آن چه که دوست دارد انجام دهد. فرانسه از دست خواهد رفت زیرا که فرانسوی‌ها بیشتر نخواهند شد (تایتل بوم و وینتر ۱۹۸۵: ۲۷).

در دهه ۱۹۳۰ دولت فرانسه به این نتیجه رسید که رکود جمعیت در آن کشور نیازمند تجدید تسلیحات خودکار و عقب‌نشینی از تسلیحات خط ماگینوت (Maginot Line) است. پائول رینولد، وزیر سرشناس دولت وقت، با اشاره بر این نکته که «تنها یک عامل وجود دارد که بر همه عوامل مسلط است و آن عامل جمعیتی است» به بحث درباره تجدید تسلیحات خودکار پرداخت. (تایتل بوم و وینتر ۱۹۸۵: ۳۷)

نگرانی‌هایی که میان رهبران وقت فرانسه وجود داشت، اکنون علاوه بر فرانسه بر اروپا نیز سایه افکنده بود. ژاک شیراک رئیس‌جمهور، که در آن زمان شهردار پاریس بود، در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۸۴ در روزنامه جناح چپ آزادیخواه چنین گفت: «دو خطری که آهسته در جامعه فرانسه رخنه می‌کند دموکراتیزه شدن اجتماعی و افت جمعیت‌شناختی است... اگر شما به اروپا و سپس به قاره‌های دیگر نگاه کنید، مقایسه وحشتناک‌تر است. از لحاظ جمعیتی، اروپا از هم اکنون تا بیست سال دیگر یا بیشتر در حال اضمحلال است. کشورهای ما خالی خواهد شد. توان تکنولوژیک ما مهم نیست، ما از بکارگیری آن عاجز خواهیم شد» (۱۹۸۴ آزادی: ۱).

مشکلاتی از این دست تنها منحصر به فرانسه نبود. طی دهه ۱۹۳۰، آلمان به رهبری نازیسم و اتحاد جماهیر شوروی به رهبری استالین به دلایل کاملاً نظامی و استراتژیک، سیاست‌های قوی در جهت افزایش میزان باروری اتخاذ کردند.

در دیگر کشورهای صنعتی شده از قبیل استرالیا و کانادا، نگرانی‌های استراتژیک درباره کاهش باروری به اتخاذ سیاست‌هایی در جهت افزایش جمعیت، ولی کاملاً متفاوت از اروپا، منجر شد. در جنگ جهانی اول، ویلیام (بیلی) هیوز نخست‌وزیر استرالیا، به مردم کشورش درباره «جمعیت‌دار شدن یا نابودی» تذکر داد. در جنگ جهانی دوم نخست‌وزیر کورتین هشدار داد که با توجه به نزدیکی استرالیا به کشورهای پرجمعیت آسیایی امنیت استرالیا نیازمند یک جمعیت ۳۰ میلیونی است. اساس هدف کورتین از جمعیت ۳۰ میلیونی در غبار تاریخ محو شد. اما از آنجا که جمعیت استرالیا در آن زمان ۷ میلیون بود، کاملاً روشن است که افزایش باروری نمی‌توانست کافی باشد، از این رو اکثر نخبگان سیاسی استرالیا هماهنگ با سیاست‌های «استرالیای سفید» که از اوایل دهه ۱۹۹۰

سرچشمه گرفته است، از سیاست‌هایی که فعالانه به ترویج و حمایت مالی از مهاجرپذیری گسترده بویژه از انگلستان و بعضاً از سایر کشورهای اروپایی می‌پرداخت استقبال کردند. (لاینز، ۱۹۹۲: ۱۹۹)

در کانادا، ویلفرد لاریر، نخست‌وزیر، با خوشحالی پیش‌بینی کرد که تا سال ۱۹۰۴ در زمان حیات مخاطباتش ۶۰ میلیون کانادایی (یعنی ۱۰ برابر افزایش) وجود خواهند داشت (گودرهام ۱۹۹۵: ۱۵). از آن پس، سیاستمداران کانادایی زیادی تا مدتها اعلام کردند که جمعیت کانادا باید حداقل نزدیک به ۳۰ میلیون نفر افزایش یابد. مشابه استرالیا، منشأ این هدف در کانادا نیز نامعلوم است، اما به ندرت به چالش کشیده شد (تریمپ ۱۹۹۸). کانادا هم مانند استرالیا تلاش‌های خود را در این مسیر بر روی یک سیاست جذب فعال مهاجر (به‌داخل) متمرکز کرد. به هر حال، در سال ۱۹۸۰ یک گروه کارشناس که توسط دولت تشکیل شده بود، مشوق‌های پرهزینه مالی را به منظور بالابردن باروری، به لحاظ استراتژیک، ضروری دانست. گروه کارشناس پرسیدند که آیا حفظ جمعیت به اندازه دفاع ملی اهمیت ندارد؟ شاید به اندازه‌ای که برای اولی زمان صرف شده می‌تواند برای دومی هم صرف شود؛ در بلندمدت، حمایت از جمعیتی که در حال ناپدید شدن است هیچ فایده‌ای ندارد. (دولت کانادا ۱۹۸۴: ۸-۵)

در آمریکا، افراد سعی در پنهان کردن این نگرانی‌ها داشتند. استدلال معدودی از طرفداران، عمدتاً از جناح راست جدید (سیمون ۱۹۸۱)، این بود که غرب هم به لحاظ شرایط نظامی و هم اقتصادی دست به «خودکشی جمعیتی آهسته» زده است. مدافع سرسخت این دیدگاه بن واتینبرگ، روزنامه‌نگار سیاسی یک بنگاه اقتصادی محافظه‌کار آمریکا است. در کتابی به یادماندنی با عنوان «کمبود تولد» که خود نویسنده از آن با نام «رساله جنجال برانگیز» یاد می‌کند (واتینبرگ ۱۹۸۹: ۱۰) و همچنین در بسیاری از نوشته‌های حزب ملی، استدلال وی چنین است که باروری زیاد در کشورهای کمونیستی صنعتی جهان به استیلاي بیشتر آنها نسبت به غرب تا سال ۲۰۸۵ منجر خواهد شد.

در کتاب اجمالی منتشر شده در گزارش کنگره سال ۱۹۸۷، درباره فایده چنین پیش‌بینی‌های بلندمدت به شرح زیر نوشتیم: یک تفکر این است که ... کارشناسان علوم سیاسی چه تدابیری را برای حفظ عزم ملی و اتحاد نظامی برای یک قرن کامل اندیشیده‌اند، تفکر دیگر این است که، اگر واتینبرگ در ۱۰ سال پیش، در زمان حکومت تزار روسیه و انگلیس، نوشته می‌شد در مورد توان نسبی ناتو و پیمان ورشو در سال ۱۹۸۷ چه پیش‌بینی می‌کرد؟ (تایتل‌بام ۱۹۸۷)

به سرعت ثابت شد که تعدادی از کتاب‌های با افق‌های زمانی طولانی نادرست‌اند. پیمان ورشو در نهایت اتحاد جماهیر شوروی به‌خودی‌خود) در بین هرج و مرج سیاسی و اقتصادی فقط در عرض چند سال از انتشار آن در ۱۹۸۷ منحل شدند. هنوز با وجود این شبهه، ادعاهای واتینبرگ توسط رهبران سیاسی آمریکا، همراه با تأیید مشتاقانه از سوی سناتور وقت، دانیل پی. موینین، نماینده سابق سازمان ملل متحد، جین جی کرک پاتریک و نامزد سابق ریاست جمهوری مالکم اس. فوربس، جی. آر. به اندازه قابل توجهی مورد استقبال قرار گرفت. (واتینبرگ ۱۹۸۹: ۱۷۷)

تا حدی که شواهد تجربی در مورد این مطلب موجود است، قطعاً حاصل بررسی‌ها، مطالب متنوعی خواهد بود. به لحاظ قدرت نظامی اولیه، واضح است که در بین سطوح معین توسعه اقتصادی، دولت‌های کشورهای پرجمعیت‌تر به طور متوسط بیشتر از کشورهای کوچک که از قدرت کمی برخوردارند، قادر به بهره‌برداری بیشتر

از منابع مورد نیاز خواهند بود. با این حال، تنها دو کشور مرفه و توسعه یافته (آمریکا و ژاپن) در میان ۱۰ کشور پر جمعیت در صدر قرار دارند. کشورهای پر جمعیت دیگر همگی کشورهایی با درآمد نسبتاً پایین هستند، به عنوان مثال، چین، هند، اندونزی، برزیل، پاکستان، فدرال روسیه، بنگلادش و نیجریه. یقیناً دولت‌های همه این کشورها می‌توانند نسبت به زمانی که آنها همان درآمد سرانه را اما با جمعیت کمتر فراهم کنند، بودجه‌های ملی بیشتری در اختیار داشته باشند. علاوه بر این بسیاری از کشورها (چین، هند، برزیل، پاکستان و فدرال روسیه) تعداد زیادی از دانشمندان و مهندسان ماهر و مورد نیاز را برای توسعه تسلیحات پیچیده، آموزش داده‌اند. با اینکه همه آنها قادر به تخصیص بخش عمده‌ای از بودجه ملی خود به مقاصد مذکور هستند، در این راستا نه تنها قابلیت گسترش تسلیحات هسته‌ای، بیولوژیکی و شیمیایی را داشته بلکه به موشک‌های متوسط و دوربرد دست یافته‌اند. کشورهای کوچکتر با درآمد سرانه پایین، کمتر قادر به چنین جهت‌گیری‌هایی هستند، هر چند که کره شمالی ایده‌های جدی و قابل تأملی ارائه می‌دهد.

با این حال، کشورهایی چون عراق و اسرائیل نشان دادند که حتی برخی از کشورهای کوچک با دستیابی به منابع اقتصادی و انسانی در چنین فناوری‌هایی به تنهایی و یا از طریق اتحاد با کشورهای دیگر می‌توانند موفق شوند. در واقع، اسرائیل نشان می‌دهد که یک کشور پیشرفته با یک پایه جمعیت بسیار کوچک قادر به ایجاد فناوری پیشرفته بومی خاص خود با توانایی‌های دفاعی است که می‌تواند آن را دست‌کم برابر با کشورهای همسایه که جمعیت به مراتب بیشتری دارند قرار دهد.

استدلال عده‌ای این است که کشورهای دارای جمعیت‌های بزرگتر نه تنها قوی‌تر نیستند، بلکه تمایل دارند که نسبت به همسایگان خود تهاجمی‌تر باشند، با روحیه فضای حیاتی دهه ۱۹۳۰ مطالبات توسعه‌طلبانه آلمان و ژاپن این است که کشورهای با جمعیت بزرگ نیاز و حق کنترل سرزمین‌های اضافی را دارند. (راجر ۱۹۴۱). با این حال، به لحاظ تجربی هیچ الگوی منسجمی از این نوع وجود ندارد، حتی با وجود اینکه بیشتر کشورهای بزرگ در حقیقت فرماندهی نیروهای نظامی قابل توجهی را دارند. به این ترتیب همین لادری گری [آگنوستیسیسم] درباره مطالبات کشورهایی با میزان رشد جمعیتی بالاتر و یا تراکم جمعیتی بالاتر نمود می‌یابد چرا که نسبت به همسایگان خود گرایش تهاجمی‌تر دارند.

آیا ساختار سنی مهم است؟

ساختار سنی جمعیت، علاقه اصلی جمعیت‌شناسان، از سوی دانشمندان سیاسی چندان درک نشده است. در حالی که ساختار سنی می‌تواند اساساً تحت تأثیر باروری، مرگ‌ومیر و مهاجرت باشد. باروری به لحاظ کمی دارای اهمیت بیشتری است. در شرایط مساوی، میزان باروری بالا، یک ترکیب سنی جوان تولید خواهد کرد، در حالی که باروری پایین ساختار سنی پیر را به بار می‌آورد. هر جمعیتی در گذار از میزان‌های باروری بالا به پایین یک جایجایی در ساختار سنی را از جوانی بیشتر به کمتر تجربه خواهد کرد - که به عنوان سالخوردگی جمعیتی یا سالخوردگی جمعیت شناخته شده است. افزایش در باروری ساختار سنی را در جهت مخالف جابجا خواهد کرد. کاهش مرگ‌ومیر نیز بر ساختارهای سنی تأثیر می‌گذارد اما با نیروی کمتر. کاهش مرگ‌ومیر در نوزادان و کودکان منجر به افزایش نسبت کودکان و نوجوانان می‌شود، در حالی که کاهش مرگ و میر در میان افراد سالمند

برعکس عمل می‌کند. میزان بالای مرگ‌ومیر در بین جوانان با سرعت بیشتری کاهش می‌یابد. هنگامی که سطح مرگ‌ومیر پایین دست یافتنی می‌شود، بخش عمده کاهش در بین گروه‌های سالخورده رخ می‌دهد. بنابراین یک ساختار سنی یک‌شکل بر اثر کاهش مرگ‌ومیر وجود ندارد و این قبیل اثرات نسبت به تأثیرات باروری کم‌رنگ هستند.

در نهایت، مهاجرت نیز می‌تواند، ساختار سنی را تحت تأثیر قرار دهد. با توجه به اینکه اغلب مهاجران را جوانان تشکیل می‌دهند، اما این قبیل مهاجران نیز به طور معمول به همراه کودکان و گاه با والدین سالمند خود هستند. از این رو اثرات مهاجرت بر ساختار سنی، همانند مرگ‌ومیر، کمتر از اثرات تغییرات باروری بر ساختار سنی است. این واقعیت که بیش از نیم قرن گذشته بسیاری از کشورهای جهان کاهش باروری را تجربه کرده‌اند بدان معنی است که ساختار سنی اکثر کشورها به سمت کاهش نسبت کودکان و افزایش نسبت افراد سالمند جابجا شده است. هنگامی که چنین روندی در طول دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ رخ داد برخی از مفسران آنچه را که بهتر است فرضیه سالخوردگی جمعیت‌شناختی نامیده شود، بسط دادند (تایتل بوم و وینتر ۱۹۸۵: ۱۰۸-۱۱۰). استدلال این فرضیه این بود که جمعیت‌هایی با ترکیب سنی پیر به فقدان بنیه سیاسی، خلاقیت و جاه‌طلبی، شور اقتصادی، پویایی اجتماعی، تبحر نظامی مبتلا هستند. در دوره پس از فاجعه جنگ جهانی دوم، روشنفکر سیاسی سرشناس فرانسوی، رابرت دبر (پسر میشل دبر اولین نخست وزیر جمهوری پنجم) و آمارگیر برجسته آلفرد سووی نظر خود را به شرح زیر اظهار داشتند:

شکست وحشتناک ۱۹۴۰، که بیشتر اخلاقی بود تا مادی، تا اندازه‌ای به خاطر این تصلب خطرناک است. همه ما دیدیم که اغلب، در طول اشغال، مردان مسنی که با ملال بسیار به راه‌حل پست متکی بودند، در زمان جوانی در حرکت ملی به سمت استقلال و آزادی شرکت داشتند. این اثر وخیم کهولت ما، آیا یک هشدار جدی نیست؟ (دبر و سووی ۱۹۴۶: ۵۸).

در جای دیگری، سووی به وضوح یک جامعه سالخورده را در شرایط جالب وصف می‌کند: واحدی متشکل از افراد مسن، در حال زندگی در خانه‌های قدیمی، غرق در ایده‌های قدیمی (تایتل بوم ۱۹۷۸: XX-XXI). در گیر و دار این فاجعه بزرگ، در ۱۹۳۸، میردال ابراز نگرانی کرد که یک ساختار سنی پیر پیشرفت در مشاغل را برای افراد جوان سخت‌تر خواهد ساخت و در نتیجه جهش جامعه بسوی پیشروی کاهش خواهد یافت: وقتی به خاطر ساختار سنی تغییر یافته فرصت‌های فردی برای ترقی از نظر اجتماعی مسدود شوند، مردم ناامید خواهند شد. آنها دلبستگی پویای خود را در زندگی کاری از دست خواهند داد. جامعه نگرش ذهنی که به پیشرفت رهسپار است را از دست خواهد داد و پیشرفت اجتماعی جایش را به تمایل به برقراری امنیت خواهد داد (میردال ۱۹۴۰: ۱۶۵).

یک احتمال این است که جابجایی به سمت ساختار سنی پیر به دلیل کاهش باروری در کشورهای در حال توسعه به کاهش فشاری منجر می‌شود که برانگیزنده بی‌ثباتی سیاسی در داخل کشور و مهاجرفرستی بین‌المللی است. در این استدلال «افزایش ناگهانی جوانان» که مشخصه باروری بالای کشورهای در حال توسعه بوده است، با بیان این واقعیت که جوانان (و به خصوص مردان) بیشتر مستعد جنبش‌های افراطی یا انقلاب سیاسی هستند، تاحدودی فشار سیاسی که بسیاری از این کشورها متحمل شده‌اند را توضیح می‌دهد. مسلماً تظاهرات توده‌ای

جوانان در سرنگونی دولت‌ها در جاکارتا، مانیل و تهران نقش داشته است و در جداسازی بنگلادش از پاکستان تعیین کننده بوده است. به طور مشابه، مهاجران بین‌المللی مدت زیادی است که به شدت در بین جوانان بیشتر شده است و به این ترتیب در این مبحث انتظار می‌رود موج اینگونه مهاجرت‌ها در چند دهه گذشته رو به افول باشد چرا که ساختارهای سنی کشورهای مبدأ از ترکیب‌های جوان کنونی دور می‌شود.

آیا ترکیب جمعیت مهم است؟

علاوه بر سن، جنبه‌های دیگری از ترکیب جمعیت در شرایط سیاسی و فرهنگی مهم می‌شود اندازه نسبی یک گروه اجتماعی قطعاً عاملی در قدرت سیاسی گروه، به‌ویژه در نظام‌های دموکراتیک بشمار می‌آید. علاوه بر این، حتی در صورتی که چنین قدرتی در واقع بازتوزیع نشده باشد، گروه‌های قومی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی اغلب تفاوت در اندازه نسبی و میزان رشد را به عنوان عوامل مؤثر بر توزیع قدرت درک می‌کنند. معمولاً تعداد گروه‌های خاص با سرعت بیشتری از دیگر گروه‌ها افزایش می‌یابد. چنین تمایزاتی ممکن است به تفاوت در میزان باروری، مرگ‌ومیر، و یا مهاجرت نسبت داده شود. در برخی از موارد، رهبران چنین گروه‌هایی پیروان خود را به سمت میزان باروری بالا و یا مهاجرپذیری برای به دست آوردن قدرت سیاسی بیشتر تشویق کرده‌اند. اگرچه تغییرات جمعیتی معمولاً تدریجی، مستمر و در طول دوره‌های زمانی بلند مدت هستند ولی می‌توانند جایجایی‌های اساسی در تعداد نسبی به‌وجود آورند.

چنین تغییراتی به‌طور خودکار به جایجایی‌های قابل مقایسه در توزیع قدرت سیاسی منجر نمی‌شود. همانطور که در بیشتر این موضوعات، متغیرهای مؤثر دیگری وجود دارد، از جمله انسجام گروه اجتماعی، مهارت‌های رهبری، منابع مالی، و یا توانایی در نفی کالا و خدمات مورد نیاز دیگران. علاوه بر این، «آمیزه‌ای» از چنین متغیرها به‌شدت بر نوع نظام سیاسی که گروه در آن فعالیت می‌کند وابسته است - این که آیا نظام دموکراتیک است یا خیر؟ نوع نظام نمایندگی سیاسی موجود؟ و یا میزان اهمیت انتخابات در نظام سیاسی؟

از آنجا که تغییرات ترکیبی، گرایش به تدریجی بودن دارند، اغلب با اصلاحات سیاسی تدریجی سازگار می‌شوند. با این حال، این قبیل جایجایی‌ها در شرایط امنیتی یا سیاسی زمانی مسأله‌ساز می‌شود که اصلاحات سیاسی آنها مسدود شده است (به‌عنوان مثال، در لبنان در دهه‌های ۱۹۵۰، ۱۹۴۰ و دهه ۱۹۶۰)، زمانی که آنها بطور نامعمولی سریع و تهدید کننده بنظر آیند، و یا زمانی که از فرآیندهای غیرقانونی یا نامشروع مانند مهاجرت غیرقانونی (بداخل) حاصل شود، درگیری‌های خونین قومی رخ می‌دهد، همانند جنگ‌های داخلی در لبنان و یوگسلاوی سابق، درگیری‌های قومی در ایالات شمال شرقی هند، و خشونت و نسل‌کشی جمعی در رواندا، بروندي و زئیر. نیروهای سیاسی مرکزگرنیز، پیدا شده‌اند. به‌عنوان نمونه اتحاد جماهیر شوروی سابق، چند دهه قبل از انحلال در ۱۹۹۱ تقریباً بزرگترین باروری افتراقی [تفاوت میزانهای باروری] در میان گروه‌های قومی و منطقه‌ای را در کشور تجربه کرده بود.

آیا تعامل جمعیت‌شناختی بین مهاجرپذیری و باروری مهم است؟

وقتی مهاجران زیادی به داخل منطقه‌ای که باروری بومی آن پایین است سرازیر می‌شوند، معمولاً دگرگونی

سریعی در ترکیب جمعیت رخ می‌دهد. مضمون سیاسی این تغییرات در مسیر اغتشاش است، اما نتایج نامشخص هستند و به عواملی از قبیل سابقه روابط میان گروه‌های اجتماعی قومی، درجه‌ای که مهاجران خود را به عنوان یک گروه اکثریت یا اقلیت می‌شناسند؛ و دامنه قوانین و رسوم کشور مقصد به نفع و یا به ضرر گروه‌های مهاجر بستگی دارد.

نمونه تاریخی اسکان اروپایی در امریکای شمالی را در نظر بگیرید. در کمتر از یک قرن، مهاجرپذیری دسته جمعی از اروپا و افزایش مرگ‌ومیر در میان جمعیت بومی ترکیب جمعیتی سرزمین را از آمریکای غالباً بومی به اروپایی تغییر داده است. در حالی که جمعیت بومی مخالف این دگرگونی جمعیت‌شناختی سریع و فاقد ظرفیت مهار این جریان مداوم بود.

در قرن بیستم و یکم، تحولات سریع جمعیت‌شناختی در بسیاری از کشورهای صنعتی رخ داد، چرا که با وجود کاهش میزان باروری بومی بخش عظیمی از مهاجران به این کشورها هجوم آوردند. تلاش‌ها همواره در جهت افزایش میزان باروری بوده است، اما سوابق تاریخی نشان می‌دهد که احتمال شکست در این حوزه زیاد است. در حالیکه جوامع مدرن صنعتی، بر خلاف قبایل بومی آمریکا، ظرفیت سازمانی و تکنیکی برای مهار حرکت‌های مهاجرتی دارند این که آیا آنها به دنبال انجام این کار هستند یا خیر اساساً سؤال است که بوسیله نفوذ سیاسی نسبی افرادی تعیین می‌شود که از مهاجرت سود می‌برند و آنهایی که مزایایی را از دست می‌دهند.

خلاصه و نتیجه‌گیری

جمعیت‌شناسی سیاسی به برخی از اساسی‌ترین سؤالات مربوط به مطالعه علمی جمعیت و رفتار سیاسی می‌پردازد. پیامدهای سیاسی تغییر جمعیت، در قالب سؤالاتی از این دست مطرح می‌شود که توزیع قدرت سیاسی در میان و در درون دولت‌ها چیست؟ عوامل سیاسی تا چه حد تعیین‌کننده تغییر جمعیتی است؟ سیاست‌های متداول دولتی بر حجم، ترکیب و توزیع جمعیت‌ها تا چه حد تأثیر می‌گذارد؟ نیروهای سیاسی که بر جنبش‌های توده‌ای مردم در درون دولت‌ها و هم در سراسر مرزهای بین‌المللی تأثیر می‌گذارند؟ این موضوعات توجه بسیاری از نظریه‌پردازان برجسته سیاسی و اجتماعی را از دوران باستان به خود جلب کرده است. علاوه بر این، مسائلی از این دست برای رهبران سیاسی و روزنامه‌نگاران گاهی بسیار پر تب و تاب به نظر می‌رسد.

به این ترتیب، جمعیت‌شناسی سیاسی توجه اندیشمندان و همگانی جمعیت‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی را اقتضا می‌کند. به لحاظ افراط‌هایی که مشخصه بیشتر مباحث عمومی است، بسیار مهم است که نوشته‌های دانشگاهی هم در مورد مفاهیم سیاسی و جمعیتی، آگاهانه و هم در تفسیر مدارک و شواهد ضد و نقیض کاملاً بی‌طرف باشد.

منابع

1. Anderson, M. J., and S. E. Fienberg. 2001. Who counts?: The politics of census-taking in contemporary America. New York: Russell Sage.
2. Brubaker, R. 1996. Nationalism reframed: Nationhood and the national question in the new Europe. Cambridge: Cambridge University Press
3. Debre', R., and A. Sauvy. 1946. Des Francais pour la France: La probleme de la population. Paris: Gallinard.
4. Gooderham, M. 1995. Canada pulling in the welcome mat. San Francisco Chronicle 22 (March): A1.
5. Government of Canada. 1984. Demographic aspects of immigration. Report of a Meeting in Montreal 14 December 1984. Montreal: Government of Canada.
6. Huntington, S. 1996. The clash of civilizations and the remaking of world order. New York: Simon and Schuster.
8. Kaufmann, C. 1998. When all else fails: Ethnic population transfers and partitions in the twentieth century.
9. International Security 156–120 :(2)23.
10. Kennedy, P. 1994. Preparing for the twenty-first century. New York: Vintage Books.
11. Liberation. 1984. Interview with Jacques Chirac. 30 October.
12. Lines, W. J. 1992. Taming the great south land: A history of the conquest of nature in Australia. Sydney: Allen & Unwin.
13. Myrdal, G. 1990 [reprinted 1962]. Population: A problem for democracy. Gloucester, Mass: Peter Smith.
14. Nichiporuk, B. 2000. The security dynamics of demographic factors. Document MR-1088-WFHF/RF/15.DLPP/A. Santa Monica: RAND Corporation.
16. Petersen, W. 1987. Politics and the measurement of ethnicity. In The politics of numbers. Edited by W. Alonso and P. Starr. New York: Russell Sage.
17. Rager, F. A. 1941. Japanese emigration and Japan's population pressure. Pacific Affairs, Sept.: 321–300.
18. Russell, S. S. 1988. Politics and ideology in migration policy formulation: The case of Kuwait. International Migration Review 47–24 :23.
19. Simon, J. 1981. The ultimate resource. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1981.
20. Teitelbaum, M. S. 1978. Aging populations. Encyclopaedia Britannica Yearbook 1978. New York, Encyclopaedia Britannica.
21. Teitelbaum, M. S. 1987. Review of the birth dearth. Congressional Record 125) 133), July 28.
22. Teitelbaum, M. S. 1988. Demographic change through the lenses of science and politics. Proceedings of the American Philosophical Society 184–173 :(2) 132.
23. Teitelbaum, M. S., and J. M. Winter. 1985. The fear of population decline. Orlando and London: Academic Press.
24. Teitelbaum, M. S., and J. M. Winter. 1998. A question of numbers: High migration, low fertility, and the politics of national identity. New York: Hill and Wang.
25. Trempe, R. 1998. Personal communication to the author. June 16.
26. Wattenberg, B. J. 1989. The birth dearth: What happens when people in free countries don't have enough babies?, 2 ed. New York: Pharos Books.
27. Weil, P. 1998. The state matters: Immigration control in developed countries. New York: United Nations.
28. Political Demography 729
29. Weiner, M. 1971. Political demography: An inquiry into the political consequences of population change. In
30. Rapid population growth: Consequences and policy implications, chapter XV. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
31. Weiner, M., and S. S. Russell, eds. 2001. Demography and national security. New York: Berghahn Books.
32. Weiner, M., and M. S. Teitelbaum. 2001. Political demography, demographic engineering. New York: Berghahn Books.
33. Zolberg, A. R., A. Suhrke, and S. Aguayo. 1989. Escape from violence: Conflict and the refugee crisis in the developing world. New York: Oxford University Press